

مسائل امنیتی خلیج فارس

پس از سقوط صدام

حسین مسعودنیا

درآمد

امنیتی در منطقه همیشه از سوی دولتهای خارجی، به ویژه آمریکا، تعیین گردیده است. حمله نظامی آمریکا به عراق و اشغال این کشور نه تنها چالشهای اساسی فراروی ترتیبات امنیتی موجود در منطقه ایجاد کرد بلکه طرح موضوع تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شکل گیری خاورمیانه جدید زمینه ساز ابهام و سؤالاتی پیرامون ترتیبات امنیتی آینده در منطقه خلیج فارس گردید. لذا به نظر می رسد اساس پژوهش اخیر این سؤال باشد که:

«الگوی مناسب برای ساختار امنیتی خلیج فارس در آینده چیست و دولت ایران در ترتیبات اخیر چه نقشی خواهد داشت؟»
علاوه بر سؤال اصلی، سؤالات فرعی ذیل

تأمین امنیت خلیج فارس و راهکار مناسب برای تحقق آن طی سالهای اخیر، بخصوص از زمان خروج نیروهای انگلیسی به بعد، یکی از مسائل مورد توجه دولتهای منطقه و فرامنطقه بوده است. دلایل متعدد اقتصادی و سیاسی سبب گردیده است تا رهبران ایران نیز نه تنها نسبت به موضوع امنیت منطقه حساس باشند بلکه به دلیل تلقی از خلیج فارس به عنوان حیات خلوت خود خواهان مشارکت در ساختار امنیتی در منطقه باشند. الگوی پیشنهادی ایران طی سه دهه اخیر تشکیل ساختاری بامشارکت همه دولتهای منطقه بوده است که البته پیشنهاد اخیر هیچ گاه تحقق نیافته است و ترتیبات

ساختاری جدید را ایجاد می‌کند. علی‌رغم تفاوت دیدگاه‌های ایران و آمریکا در بسیاری از مسائل، نوعی رویکرد واقع‌گرایانه در سیاست خارجی دو کشور حداقل در منطقه خاورمیانه در سال‌های اخیر و همسویی سیاست‌های دو کشور در برخی مسائل خاورمیانه، نظیر افغانستان و عراق، امکان شکل‌گیری نوعی الگوی همگرایی برای ترتیبات امنیتی در خلیج فارس با مشارکت ایران را بیشتر از هر زمان دیگری پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران کرده است».

هدف از نگارش مقاله اخیر پاسخ به سئوالات فوق و بررسی صحت و سقم فرضیه طرح شده با اتکا به داده‌های تاریخی - عینی و براساس روش توصیفی - تحلیلی است.

۱- امنیت خلیج فارس و طرح چهارچوب نظری

موضوع تأمین امنیت در خلیج فارس و ارائه راهکاری برای تأمین آن بیشتر مربوط به سال‌های بعد از دهه ۱۹۷۰م/۱۳۵۰هـ. است. پیامدهای اقتصادی جنگ جهانی دوم برای دولت بریتانیا، گسترش ناسیونالیسم در خاورمیانه و تلاش دولت‌های منطقه برای کسب استقلال سیاسی، حتی به صورت سمبلیک و نمادین، دولت کارگری بریتانیا را ترغیب به اتخاذ تصمیم برای خروج نیروهای خود از منطقه شرق سوئز به طور اعم و خلیج فارس به طور اخص تا پایان سال ۱۳۵۰/۱۹۷۱ کرد؛ به دنبال آن آخرین نیروهای

نیز مد نظر بوده‌اند:

- ترتیبات امنیتی از چه زمانی در خلیج فارس شکل گرفت؟

- دولت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای چه نقشی در تعیین ساختارهای امنیتی منطقه داشته‌اند؟

- نقش ایران در ساختارهای امنیتی منطقه قبل و پس از پیروزی انقلاب چه بوده است؟

- آمریکا چه نقشی در سازماندهی ترتیبات امنیتی منطقه داشته است؟

- هدف آمریکا از ایجاد ترتیبات امنیتی در منطقه چه بوده است؟

- اشغال عراق چه چالش‌هایی فرا روی ساختارهای امنیتی در خلیج فارس ایجاد کرده است؟

- الگوی مناسب برای ترتیبات امنیتی خلیج فارس در خاورمیانه جدید چیست؟

فرض اساسی ما در این پژوهش بر آن است که:

«ترتیبات امنیتی در منطقه خلیج فارس از زمان خروج نیروهای انگلیس تاکنون بیشتر بر اساس نقطه نظرات دولت آمریکا تکوین یافته است. جایگاه ایران در این ترتیبات بر اساس ماهیت روابط ایران و آمریکا از ایفای نقش بازیگر در ترتیبات امنیتی تا شکل‌گیری ترتیبات بر علیه ایران در نوسان بوده است. اشغال عراق و تحولات پس از آن چالش‌های اساسی فراروی ترتیبات امنیتی منطقه ایجاد و لزوم شکل‌گیری

انگلیسی تا پایان دسامبر ۱۹۷۱/آذر ۱۳۵۰ منطقه خلیج فارس را ترک گفتند.^(۱) از آن هنگام تاکنون یکی از مسائل مورد توجه دولتهای منطقه و فرمانطقه موضوع تأمین امنیت خلیج فارس و راهکار مناسب برای تأمین آن بوده است. اهمیت این مهم برای دولتهای فرمانطقه به دلیل موقعیت استراتژیک و اهمیت اقتصادی منطقه بوده است؛ توضیح اینکه موقعیت خاص جغرافیایی خلیج فارس سبب گردید تا در دوران جنگ سرد این منطقه به یکی از حوزه‌های اصلی رقابت دو ابرقدرت تبدیل گردد مضافاً اینکه اهمیت نفت و گاز آن نه تنها در دوران نظام دوقطبی برای اقتصاد غرب حائز اهمیت بود بلکه پس از فروپاشی نظام دوقطبی و شکل‌گیری نظام جدید روابط بین‌الملل بر اساس ژئوپولیتیکهای اقتصادی و تبدیل نفت به یک سلاح سیاسی اهمیت منطقه برای کشورهای غربی دوچندان گردید.^(۲)

علاوه بر دولتهای خارجی، دولتهای منطقه نیز به دلیل ماهیت رانتیری خود و پیوستگی ثبات سیاسی با رفاه اقتصادی در این کشورها اهمیت خاصی برای ثبات منطقه جهت تداوم صدور نفت فائند. درخصوص خود ایران نیز برخی عوامل از جمله ساحل طولانی این کشور در خلیج فارس، وجود میدانهای نفت و گاز ایران در این منطقه و یا استانهای همجوار آن، وجود پایانه‌های صادرات نفت ایران در بنادر جنوب، اتکاء صادرات و واردات ایران به بنادر خلیج فارس و مهم‌تر از همه ایجاد مناطق آزاد

تجاری ایران در این منطقه سبب گردیده است تا خلیج فارس در کانون سیاست خارجی منطقه‌ای ایران در جنوب قرار گرفته و موضوع امنیت خلیج فارس و راهکار مناسب برای تأمین آن به یکی از دغدغه‌های اصلی سیاستمداران ایران تبدیل گردد. برای شناخت اهمیت امنیت خلیج فارس برای ایران همین رابس که اقتصاد، امنیت و سیاست خارجی ایران در این منطقه با یکدیگر پیوند خورده‌اند؛ چرا که برنامه‌های اقتصادی ایران تا اندازه زیادی متکی به درآمدهای نفتی است، تقویت بنیه دفاعی ایران در پرتو دلارهای نفتی امکان‌پذیر است آنکه دوافکتور اخیر نقش اصلی در جهت‌گیری و رویکرد سیاست خارجی منطقه‌ای ایران دارند.^(۳)

مطالعات تطبیقی میان مسائل خلیج فارس و نقاط مشابه در جهان بیانگر این مهم است که معقولانه‌ترین و درعین حال بهترین راهکار برای تأمین امنیت خلیج فارس طی سه دهه اخیر استقرار نوعی الگوی همگرایی با مشارکت تمامی دولتها منطقه بوده است، راهکاری که همیشه مورد حمایت دولتهای وقت ایران بوده است اما به دلیل چالشهای داخلی و خارجی فراروی آن، همان طور که ذیلاً توضیح داده خواهد شد، از مرحله نظریه پردازی فراتر نرفته است.

۱-۱- عوامل درونی

۱-۱-۱- ناپایداری مرزها: مرز بین کشورهای

منطقه در خشکی و دریا یا تعیین نشده و یا اگر تعیین شده به ندرت مورد قبول دولتها منطقه می‌باشند. نگاهی به جغرافیای سیاسی منطقه بیانگر این مهم است که در خلیج فارس از شانزده قطعه مرز دریایی تنها هفت قطعه تعیین شده که از این تعداد نیز فقط شش قطعه به رسمیت یافته‌اند.^(۴) در خشکی نیز یا مرزها، نظیر مرزهای جنوبی عربستان و عمان، مشخص نگردیده و یا اگر تعیین گردیده مورد توافق طرفین نمی‌باشد. تکرار ادعاهای ارضی از سوی رهبران منطقه و وجود مناطق بی طرف در نواحی مرزی کشورهای منطقه بیانگر ناپایداری مرزها در این منطقه^(۵) و نهایتاً یکی از موانع اصلی بر سر تحقق نوعی تفاهم منطقه‌ای بوده است. برای اثبات این ادعا همین را بس که دهه ۱۳۶۰/۱۹۸۰ منطقه خلیج فارس شاهد وقوع دو جنگ بوده است یکی جنگ عراق و ایران و دیگر جنگ نفت در خلیج فارس به دلیل اشغال کویت توسط ارتش عراق. کالبد شکافی هر دو جنگ بیانگر این مهم است که مسائل مرزی نقش عمده‌ای در تحریک رهبران عراق برای طرح ادعاهای سرزمینی و شروع جنگها داشته است.

۱-۲- ماهیت حکومت‌های منطقه: تأمل در ساختار نظام‌های سیاسی منطقه بیانگر این مهم است که به استثنای ایران سایر رژیمها فاقد مشروعیت مردمی هستند. این کشورها یا هنوز به مرحله پارلمانتاریسم گام نهاده‌اند و یا در صورت رویکرد به آن فقط به لحاظ سمبلیک و برای کاستن از فشارهای خارجی مشارکت

محدود مردمی را پذیرفته‌اند. علاوه بر آن دولتهای منطقه در دو دهه اخیر با چالشهای اساسی ناشی از رشد فزاینده اسلام خواهی، تقابل سنت و مدرنیسم، تشدید فاصله طبقاتی و بالاخره ناهمگونی میان توسعه اقتصادی و سیاسی مواجه بوده‌اند و همیشه سعی کرده‌اند تا با نسبت دادن هر حرکت مخالف داخلی به عوامل خارجی استبداد موجود را حفظ کنند.^(۶) لذا بدیهی می‌نماید که چنین دولتهایی برای بقاء حکومت خود سیاست انزواگرایی، اتکاء به دولتهای خارجی و عدم مشارکت در طرحهای منطقه‌ای را بر توسعه سیاسی و مشارکت منطقه‌ای مقدم شمارند.

۱-۳- رقابت دولتهای منطقه با یکدیگر از دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ به بعد: به دنبال خروج نیروهای انگلیسی از منطقه فی الواقع نوعی رقابت بین سه دولت ایران، عربستان سعودی و عراق برای ایفای نقش رهبری در منطقه وجود داشته است. ایران همیشه با اتکاء به ساحل طولانی خود در خلیج فارس، جمعیت بیشتر، ارتش کارآمد و تواناییهای بالقوه خود خواهان مشارکت و ایفای یک نقش فعال در ترتیبات امنیتی بوده است. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران بیشتر در صدد ایفای یک نقش برتری جویانه بوده است اما پس از پیروزی انقلاب و به خصوص در سالهای اخیر رهبران ایران بارها بر این نکته تأکید کرده‌اند که به هیچ وجه به دنبال ایفای نقش ژاندارمی در منطقه نیستند اما خواهان مشارکت در ترتیبات امنیتی

منطقه و ایفای نقشی برابر با تواناییهای بالقوه این کشور هستند.^(۷) در مقابل عربستان سعودی نیز خواهان ایفای نقش برتری جویانه می باشد به گونه ای که یکی از ارکان سیاست خارجی این کشور طی سه دهه اخیر تلاش برای ایفای نقش برادر بزرگتر در منطقه بوده است.^(۸) تکیه گاه عربستان برای نیل بدین منظور، ایفای نقش رهبری در منطقه، توان بالای تولید نفت و داشتن نقش فایق دراوپک، وجود مقدس ترین زیارتگاه مسلمانان یعنی مکه و مدینه در این کشور و موقعیت آن در شبه جزیره عربستان است. علاوه بر این دو کشور، رهبران عراق نیز به خصوص در دوران حیات حزب بعث در صدد ایفای نقش رهبری در منطقه خاورمیانه به طور اعم و خلیج فارس به طور اخص بوده اند.^(۹) لذا به نظر می رسد وجود رقابت های اخیر یکی از موانع عمده فراروی تکوین یک سیستم الگوی همگرایی منطقه ای بوده است.

۲-۱- عامل برونی

۲-۱-۱- دخالت قدرتهای خارجی: تأمل در وقایع و رویدادهای خلیج فارس بیانگر این مهم است که از ابتدای قرن نوزدهم به بعد قدرتهای بیگانه با مداخله در این منطقه و رقابت با یکدیگر برای سلطه بر آن، موجبات ناامنی را در منطقه فراهم کرده اند. تمایل قدرتهای بیگانه برای سلطه بر این ناحیه ابتدا ناشی از موقعیت استراتژیک منطقه و پس از کشف نفت برای سلطه بر چاههای نفت و گاز منطقه بوده است. نگاهی به تاریخ

خلیج فارس بیانگر این واقعیت است که این منطقه طی دو قرن اخیر یکی از حوزه های اصلی رقابت قدرتهای بزرگ بوده است؛ به عنوان مثال در طول قرن نوزدهم میان روسیه و بریتانیا، پس از پیروزی انقلاب اکتبر تا پایان جنگ جهانی دوم میان انگلستان و شوروی، در زمان حیات جنگ سرد میان آمریکا و شوروی و بالاخره با فروپاشی شوروی و شکل گیری جهان روابط بین الملل بر اساس ژئوپولیتیک های اقتصادی، آمریکا، ژاپن و کشورهای اروپایی برای سلطه بر خلیج فارس با یکدیگر رقابت دارند. به نظر می رسد تلاش های آمریکا برای دائمی کردن نفوذ خود در منطقه از طریق راهکارهایی نظیر حضور نیرو و یا ایجاد دولت دست نشانده در عراق و مخالفت کشورهای اروپایی، به ویژه فرانسه، با برخی سیاست های آمریکا در عراق و نحوه برخورد با ایران بیانگر تداوم رقابت قدرتهای خارجی در منطقه باشد. البته لازم به یادآوری است که برخی از دولت های منطقه به دلیل فقدان مشروعیت مردمی برای بقاء رژیم های خود زمینه را برای افزایش مداخله ی خارجی فراهم می کنند لذا بدیهی می نماید که این مداخلات زمینه را برای عدم تحقق همگرایی و نهایتاً ناامنی فراهم کند.

۲- ترتیبات امنیتی در خلیج فارس و نقش

ایران

وجود موانع داخلی و خارجی فراروی شکل گیری چهارچوبی با مشارکت همه

دولتهای منطقه برای برقراری امنیت و تأمین ثبات در خلیج فارس به معنای ایجاد نوعی خلأ از سال ۱۳۵۰/۱۹۷۱ به بعد درخصوص ترتیبات امنیتی منطقه نیست؛ چرا که منافع دولتهای غربی، به ویژه آمریکا، شکل گیری نوعی ترتیبات امنیتی در منطقه را ایجاد می کرد. آمریکا، از آن مقطع تاکنون نقش اساسی در شکل دهی ترتیبات امنیتی منطقه و نحوه ی مشارکت دولتهای منطقه در آن داشته است. هدف آمریکا از ایجاد ترتیبات امنیتی در منطقه از سال ۱۹۷۱ تا پایان دوران جنگ سرد ۱۳۷۰/۱۹۹۱ مقابله با نفوذ کمونیسم، تأمین امنیت برای تداوم صدور نفت و حفظ رژیمهای محافظه کار منطقه بوده است. به دنبال فروپاشی شوروی، فروریختن نظام دو قطبی و شکل گیری نظام چندقطبی براساس ژئوپولیتیکهای اقتصادی در جهان روابط بین الملل، آمریکا علاوه بر دو هدف قبلی - صدور نفت و دفاع از متحدین خود در منطقه - در صدد برقراری سلطه بر منطقه برای استفاده از نفت به عنوان سلاح سیاسی برای کنترل رشد اقتصادی رقبای خود می باشد.^(۱۰) مضافاً اینکه دولتمردان آمریکا در اتخاذ هر راهکاری برای تأمین امنیت در خلیج فارس دو نکته را همواره مد نظر داشته اند: نخست آنکه با انتخاب دولت و یا دولتهایی از منطقه به عنوان تکیه گاه، نوعی توازن قوا^{۱۱} در منطقه ایجاد کنند دیگر اینکه تهدیدی متوجه متحد استراتژیک آنها در منطقه، یعنی اسرائیل، نگردد.

رهبران آمریکا در خلال این مدت، از زمان

۱-۲- قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

مرحله اول از زمان خروج نیروهای انگلیسی از منطقه تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ را در بر می گیرد. استراتژی آمریکا در این مقطع برای ترتیبات امنیتی در منطقه به دلایل مختلف، از جمله درگیر بودن این کشور در بحران ویتنام و افزایش بهای نفت، بر اساس دکترین جنگ به دست دیگران و یا تأمین منافع خود در منطقه با کمک متحدین خود بود.^(۱۱) با توجه به چنین فرضیه ای بود که دو کشور ایران و عربستان، هر کدام به دلایلی خاص، به عنوان دو ستون اصلی سیاست دو پایه نیکسون انتخاب و مسئول تحقق اهداف آمریکا در منطقه شدند.

1. Balance of Power

البته با گذشت زمان، برخی دلایل از قبیل سوء ظن مقامات عربستان نسبت به سیاستهای ایران، درگیر بودن عربستان در مسائل یمن و عدم توجه این کشور به تحولات خلیج فارس، بحران هند و پاکستان و پیامدهای آن و بالاخره آمادگی رهبران وقت ایران برای ایفای نقش فعال در ترتیبات امنیتی نه تنها مسئولیت اصلی در چهارچوب دکترین نیکسون به ایران واگذار گردید بلکه کشور اخیر با اتخاذ برخی سیاستهای منطقه‌ای نظیر اعزام نیرو به عمان و نزدیکی تاکتیکی به کردهای عراق به تکیه گاهی برای برقراری توازن قوا در منطقه تبدیل گردید.^(۱۲)

۲-۲- پس از پیروزی انقلاب تا پایان جنگ ایران و عراق

مرحله دوم از زمان پیروزی انقلاب تا سال ۱۹۸۸/۱۳۶۷ یعنی زمان قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی ایران را شامل می شود، مقطعی که ایران نه تنها دیگر به عنوان متحد استراتژیک آمریکا نیست بلکه فراروی اهداف آمریکا در منطقه چالشهای اساسی ایجاد می کند. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رویکردهای جدید رهبران انقلاب در سیاست خارجی بر اساس شعار نه شرقی - نه غربی، طرح مسئله صدور انقلاب و شعار امروز ایران فردا فلسطین، جایگزین ساختن ایدئولوژی به جای نفت در سیاست خارجی و بالاخره وقوع برخی خیزشهای اسلامی در منطقه، تهدیدات جدی فراروی منافع آمریکا در منطقه ایجاد کرد.^(۱۳)

مضافاً اینکه هم زمان با آن شوروی نیز به افغانستان حمله و در محدوده‌ای از خلیج فارس تا شمال آفریقا، منطقه‌ای که برژنسکی آن را هلال بحران نامید، منافع آمریکا را به چالش طلبید.^(۱۴) پاسخ رهبران آمریکا برای مقابله با این چالشها، به ویژه انقلاب ایران، رویگردانی از استراتژی واگذاری مسئولیت و رویکرد مجدد به دکترین پذیرش مسئولیت بود. با توجه به چنین تحولاتی بود که آمریکا از یک سو اقدام به ایجاد نیروهای واکنش سریع^۲ کرد و از سوی دیگر در صدد انعقاد عهدنامه دفاعی مشترک با کشورهای منطقه برآمد^(۱۵) مضافاً اینکه برای مقابله با تهدیدات انقلاب ایران در منطقه، شورای همکاری خلیج فارس با محوریت عربستان و مشارکت پنج کشور دیگر یعنی کویت، قطر، امارات متحده عربی، بحرین و عمان شکل گرفت.^(۱۶)

موضوع باقی مانده، توازن قوا بود که این مهم را نیز عراق با هجوم خود به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ عهده دار شد. علی رغم ادعای مقامات آمریکایی مبنی بر عدم دخالت مستقیم آنها در تحریک عراق برای حمله به ایران، واقعیت این است که نه تنها حمله عراق به ایران با موافقت آمریکا صورت گرفت بلکه این جنگ همسو با استراتژی رئیس جمهور جدید آمریکا، رونالد ریگان، در چهارچوب دکترین رامبو در قبال کشورهای انقلابی جهان سوم مبنی بر تحمیل

نوعی جنگهای بدون پیروز بر آنان برای به بن بست کشاندن انقلابهایشان بود.^(۱۷) تأمل در سیر وقایع و رویدادهای جنگ بیانگر این مهم است که موضع آمریکا در قبال جنگ ایران و عراق از ادعای بی طرفی تا مداخله علنی با توجه به موقعیت عراق در جبهه های جنگ در نوسان بوده است.^(۱۸) لذا شاید بتوان ادعا کرد که در مرحله دوم، ایران نه تنها در ترتیبات امنیتی منطقه نقشی نداشت بلکه هدف از ترتیبات، خنثی سازی و مقابله با تهدیدات ایران بود.

۲-۳- از اشغال کویت تا اشغال عراق

مرحله سوم از زمان اشغال کویت توسط نیروهای عراق در اوت ۱۳۶۹/۱۹۹۰ و به دنبال آن تشکیل ائتلاف بین المللی به رهبری آمریکا برای آزادسازی کویت! طی عملیاتی موسوم به طوفان صحرا در خلیج فارس تا زمان اشغال عراق توسط نیروهای آمریکا و انگلیس در اوریل ۲۰۰۳/۲۰۰۳ را در برمی گیرد؛ مقطعی که مشخصه ی اصلی آن را رویکرد مجدد ایران به خلیج فارس و مخالفت آمریکا با سیاستهای ایران برای بازیابی نقش خود در منطقه تشکیل می دهد. ترتیبات امنیتی منطقه نیز در این فاصله زمانی دچار تغییر گردید که تنها با مد نظر قراردادن تحولات جهانی و منطقه ای در دهه ی ۱۳۷۰/۱۹۹۰ قابل فهم و تبیین است.

در عرصه ی جهانی مهم ترین تحول فروپاشی شوروی، پایان جنگ سرد و طرح گفتمان نظم نوین جهانی از سوی جرج بوش پدر، رئیس

جمهور وقت آمریکا، بود از نظر منطقه ای نیز آغاز روند صلح خاورمیانه و تلاش برای وارد ساختن اسرائیل به بازارهای اقتصادی منطقه، تضعیف عراق به عنوان عامل برقراری توازن قوا در قبال ایران، مشخص شدن ناکارآمدی شورای همکاری خلیج فارس، افزایش اهمیت خلیج فارس به دلیل شکل گیری بلوکهای جدید اقتصادی و قابلیت تبدیل آن به دروازه ای برای دستیابی به بازارهای قفقاز و آسیای میانه، فروپاشی شوروی و استقلال جمهوریهای مستقل در جنوب این کشور و شکل گیری حوزه ی جدید ژئوپولیتیک در شمال ایران و بالاخره رویکرد مجدد ایران در سیاست خارجی منطقه ای خود به خلیج فارس و تلاش برای بازیابی نقش خود در این منطقه به دلایل مختلف، به خصوص رویکرد مجدد به استراتژی پیوند در خصوص نفت، از مهم ترین تحولات منطقه ای بودند.^(۱۹)

تحولات به وقوع پیوسته در عرصه جهانی و منطقه ای شکل گیری ترتیبات جدید امنیتی برای منطقه خلیج فارس را ایجاب می کرد. راهکار آمریکا برای این مهم یکی مسئولیت پذیری از طریق امضای عهدنامه ی دفاعی مشترک با کشورهای منطقه و دائمی ساختن حضور نیروهای خود در منطقه و دیگری واگذاری مسئولیت از طریق طرح بیانیه دمشق، موسوم به ۲+۶ از طریق مشارکت شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس و دو کشور سوریه و مصر بود. البته دو راهکار اخیر همسو با اهداف

جهانی و منطقه‌ای آمریکا بود؛ به لحاظ جهانی با توجه به شکل‌گیری بلوکهای جدید اقتصادی و محروم شدن آمریکا از عایدات فروش اسلحه بر اثر پایان جنگ سرد و پیشی گرفتن رشد اقتصادی رقبای این کشور در صدد سلطه بر نفت منطقه و استفاده از آن به عنوان یک سلاح سیاسی بود و به لحاظ منطقه‌ای نیز هدف آمریکا مشارکت دادن سوریه و مصر در ترتیبات امنیتی برای تسریع در روند صلح مذاکرات خاورمیانه بود.^(۲۰)

رویکرد مجدد ایران به خلیج فارس، بهبود روابط این کشور با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، حمایت رهبران ایران از تصمیمات بین‌المللی در جنگ بر علیه عراق و مهم تر از همه تلاشهای ایران برای خروج از انزوا، همه و همه بیانگر تمایل رهبران ایران برای مشارکت در ترتیبات امنیتی بر اساس دکترین «خوداتکابی یا خلیجی شدن» بود.^(۲۱) اما این بار نیز رهبران آمریکا، علی‌رغم نظر مساعد برخی از کشورهای منطقه همانند کویت، عمان و حتی عربستان برای حضور ایران در ترتیب امنیتی، حاضر به قبول مشارکت ایران نگردیدند. به نظر می‌رسد عمده‌ترین دلیل آن، مخالفت ایران با اهداف آمریکا در چهارچوب نظم نوین در منطقه به ویژه مخالفت با فرآیند صلح اعراب - اسرائیل بوده باشد مضافاً اینکه ایران با برخی دیگر از سیاستهای آمریکا در منطقه از جمله دائمی کردن حضور نیروهای خود و استفاده از نفت به عنوان سلاح سیاسی مخالفت کرد. لذا با

توجه به تلقی رهبران آمریکا از نظم نوین به معنای برقراری سلطه انحصاری خود بر مناطقی از جهان که در زمان حیات جنگ سرد با شوروی در آن حوزه رقابت داشتند،^(۲۲) بدیهی می‌نماید که چالشهای ایجاد شده فراروی سیاستهای خود در خاورمیانه توسط ایران را تحمل نکرده و نه تنها مانع از حضور این کشور در ترتیبات امنیتی منطقه گردند بلکه با تدوین استراتژی مهار دوگانه در صدد مقابله با آن برآیند. هدف از دکترین اخیر که در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون تدوین و در قبال خاورمیانه اعلام گردید مقابله با دو کشور مخالف سیاستهای آمریکا در منطقه، یعنی ایران و عراق، بود. از نگاه مجریان دکترین اخیر، دو کشور ایران و عراق مانع تحقق سیاستهای آمریکا در منطقه بودند که مقابله با آنها اجتناب‌ناپذیر بود. در خصوص عراق راهکار سرنگونی حکومت صدام حسین پیشنهاد گردید اما در خصوص ایران پایه‌های مردمی نظام همراه با تعقیب برنامه‌های نوسازی در داخل، ایجاد جنگ تبلیغاتی بر علیه حکومت ایران و درگیر ساختن این کشور در بحرانهای خارجی در سطح منطقه‌ای و جهانی را پیشنهاد می‌کرد.^(۲۳) به نظر می‌رسد طرح مسائلی در سطح منطقه‌ای نظیر اختلافات مرزی ایران و امارات در خصوص جزایر و در سطح جهانی طرح ادعاهایی بر علیه ایران نظیر نقض حقوق بشر در ایران و تلاش این کشور برای دستیابی بر سلاحهای کشتار جمعی در راستای سیاست سد بندی بوده

باشد.^(۲۴) علاوه بر این دولت آمریکا ایران را به لحاظ اقتصادی تحریم و با تصویب طرح داماتو کمپانیها و شرکتهای نفتی را از سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفت و گاز ایران به مقدار بیش از ۲۰ میلیون دلار منع کرد.

به قدرت رسیدن دولت خاتمی و اعلان دکترین تنش‌زدایی از سوی وی، پیام تلویزیونی نامبرده خطاب به ملت آمریکادر زمستان ۱۹۸۷/۱۳۷۶ و دعوت از نویسندگان، هنرمندان و ورزشکاران دو کشور برای مسافرت به کشورهای یکدیگر و تعامل و گفتگو با یکدیگر به عنوان نمادی از گفتگوی تمدنها^(۲۵) و بعدها پاسخ مادلین آلبرایت، وزیر خارجه وقت آمریکا، به شاخه‌های زیتون ایران در قالب اقرار به دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۹۵۳/۱۳۳۲ و قبول مسئولیت دولت آمریکا در سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق، علی‌رغم بروز نشانه‌هایی از ذوب شدن یخهای موجود در روابط دو کشور هیچ تحول اساسی در روابط دو کشور ایران و آمریکا به دلایل مختلف، از جمله محذوریتهای داخلی در دو کشور، ایجاد نگردید.

بدین ترتیب دوران ریاست جمهوری جرج بوش دوم در حالی آغاز گردید که ایران و آمریکا همچنان در خصوص خاورمیانه موضعی متفاوت داشتند اما برخلاف، آن روابط ایران با متحدین آمریکا در منطقه بیش از هر زمان دیگری بهبود یافته بود. تحولی که پیامد سه چرخش عمده در سیاست خارجی منطقه‌ی ایران در

چهارچوب دکترین تنش‌زدایی بود؛ ۱- تسریع در بهبود روابط با عربستان سعودی به عنوان محور اصلی شورای همکاری خلیج فارس. ۲- انتخاب دولتها به عنوان ملاک رابطه در عوض جنبشها در سیاست خارجی. ۳- بهبود روابط با کشورهای میانه رو عرب و متحد آمریکا در منطقه نظیر مصر و اردن.^(۲۶) البته لازم به یادآوری است که تحولات منطقه‌ای، به ویژه به بن بست رسیدن مذاکرات صلح خاورمیانه و سیاستهای رادیکالی دولت اسرائیل، نیز نقش عمده‌ای در موفقیت سیاست خارجی منطقه‌ای ایران داشت. بدین ترتیب علی‌رغم دوری دولتهای ایران و آمریکا از یکدیگر، روابط ایران با متحدین این کشور در منطقه در وضعیتی مناسب قرار داشت به گونه‌ای که حتی برخی از آنان در صدد میانجیگری در روابط ایران و آمریکا برآمدند.

۲-۴- اشغال عراق و ترتیبات امنیتی آینده

در چنین شرایطی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱/ شهریور ماه ۱۳۸۰ طی یک عملیات تروریستی کم سابقه ساختمان برجهای دو قلو متعلق به سازمان تجارت جهانی و برخی از نهادهای امنیتی آمریکا، نظیر وزارت دفاع، هدف عملیات انتحاری قرار گرفت. اگر چه هنوز سؤالات فراوانی در خصوص علل و مسببین فاجعه ۱۱ سپتامبر بدون پاسخ مانده است اما واقعیت این است که حادثه یازده سپتامبر فرصت مناسبی در اختیار نئو محافظه کاران در دولت آمریکا قرار داد تا با طرح موضوع مقابله با تروریسم در

قبل با حمایت آمریکا و برای مقابله با ایران و وارد آوردن فشار بر شوروی در افغانستان تشکیل و اکنون پس از به قدرت رسیدن هم فکرا بنیادگرای خود تحت عنوان طالبان این کشور را به پایگاه عملیاتی خود مبدل ساخته بودند.

به دنبال اعلان تصمیم رهبران آمریکا برای حمله به افغانستان و تلاش برای تشکیل یک اتفاق بین‌المللی به رهبری خود برای انجام این منظور بار دیگر دولت ایران ضمن حمایت از مبارزه با تروریسم در همه اشکال آن مخالفت خود را با هر گونه اقدام یک جانبه آمریکا در افغانستان اعلام کرد. ولی علی‌رغم اختلاف نظر موجود میان ایران و آمریکا در خصوص رهبری حرکت جهانی بر علیه تروریسم، واقعیت این بود که موضوع افغانستان به صورت ناخودآگاه زمینه همکاری ایران و آمریکا را در منطقه فراهم ساخت چرا که از یک طرف ایران در تحلیل نهایی از سیاست آمریکا برای سقوط طالبان استقبال می‌کرد و از سوی دیگر آمریکا نیز به دلیل استراتژی خود در افغانستان مبنی بر استفاده از نیروهای ائتلاف شمال، در جنگ بر علیه طالبان، به دلیل نزدیکی و نفوذ ایران بر گروه‌های اخیر، خواهان استفاده از نفوذ ایران در این کشور برای نیل به منظور خود بود. مهم‌تر از همه اینکه حضور مهاجران افغان در ایران، پیوندهای تاریخی و فرهنگی دو ملت در طول تاریخ و نقش ایران در بازسازی افغانستان دولتمردان آمریکا را ناگزیر از قبول نقش ایران در تحولات افغانستان می‌کرد.

صدد تحقیق دیدگاه‌های خود در حوزه سیاست خارجی آمریکا برآیند. گروه اخیر، که در رأس آنها چهره‌هایی نظیر دیک چنی - معاون رئیس جمهور، رامسفلد - وزیر دفاع و رایس - مشاور امنیت ملی قرار داشتند، با نوعی رجعت به تفکر دو قطبی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد، علی‌الخصوص دوران آیزنهاور، کشورها را براساس مواضعشان در قبال مسئله مقابله با تروریسم به رهبری آمریکا به دو گروه موافق و مخالف تروریسم تقسیم می‌کردند. دولت ایران بلافاصله پس از وقوع حادثه تروریستی یازده سپتامبر آن را محکوم و نه تنها با بازماندگان قربانیان حادثه اعلام همدردی کرد بلکه تروریسم را در همه‌ی اشکال آن محکوم و آمادگی خود را برای مقابله با تروریسم در سطح جهان به رهبری سازمان ملل اعلام کرد. اما دیدگاه ایران در قبال موضوع تروریسم با توجه به تفکر دو قطبی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا نه تنها مورد استقبال واقع نگردید بلکه سیاست مستقل ایران به نوعی کارشکنی در مسیر مبارزه جهانی بر علیه تروریسم معرفی گردید.^(۳۷)

نخستین آزمایشگاهی که اختلاف نظر رهبران ایران و آمریکا را در خصوص مقابله با تروریسم آشکار ساخت، افغانستان بود. کشور اخیر نخستین هدف برای مقابله با تروریسم انتخاب گردید چرا که انگشت اتهام در واقعه یازده سپتامبر متوجه گروه بنیادگرای القاعده به رهبری اسامه بن لادن گردید، گروه‌ای که مدت‌ها

اما پس از سقوط طالبان در افغانستان، علی‌رغم نقش سازنده ایران در طول جنگ، دولت آمریکا نه تنها هیچ اقدام مثبتی بر علیه ایران انجام نداد بلکه با اعلان دکترین تهاجم پیشدستانه^۳ از سوی جرج بوش در سیاست خارجی و تأکید دولتمردان آمریکا بر تشدید مبارزه بر علیه تروریسم، دولت اخیر ایران را به عنوان دولت یاغی^۴ معرفی و آن را به همراه دولتهایی نظیر کره‌ی شمالی و سوریه در تقسیم بندی خود در زمره‌ی دولتهای محور شرارت قرار داد. قرار دادن ایران در زمره‌ی کشورهای محور شرارت ناشی از تفکر حاکم بر دکترین تهاجم پیشدستانه در حوزه‌ی سیاست خارجی بود. دکترین اخیر که فی‌الواقع نوعی رجعت به دکترین نگرش نو آیزنهاور دوران جنگ سرد بود کشورهای جهان را بر اساس موضع آنها در

قبال مسئله تروریسم به دو گروه تقسیم می‌کرد؛ یکی کشورهایی که رهبری آمریکا را در مقابله با تروریسم پذیرفته و حاضر به همکاری با این پروسه بودند و دیگر کشورهایی که صرف نظر از دیدگاه انتزاعی‌شان در قبال تروریسم، رهبری آمریکا را در این مبارزه و استفاده ابزاری این کشور از موضوع تروریسم را نمی‌پذیرفتند. لذا بدیهی می‌نماید که کشورهایی نظیر ایران، علی‌رغم استقبال از موضوع مقابله با تروریسم، به دلیل تأکید بر رهبری جریان مبارزه با تروریسم توسط سازمان ملل و مخالفت با استفاده‌ی ابزاری آمریکا از این موضوع، از سوی دولتمردان آمریکا به عنوان حامیان تروریسم و

در زمره‌ی کشورهای محور شرارت قرار گیرند. پس از افغانستان نوبت به عراق رسید. بهانه‌ی آن تلاش رهبران حزب بعث برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی و عدم همکاری با بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل بود. اما در عراق آمریکا برخلاف افغانستان، حمایت جهانی را با خود همراه نداشت و بسیاری از متحدین این کشور اعلام کردند که تنها در چهارچوب تصمیمات سازمان ملل و شورای امنیت حاضر به همکاری هستند. ولی علی‌رغم تمامی مخالفت‌های جهانی، ارتش آمریکا به همراه نیروهای انگلیسی تهاجم خود را به عراق تحت لوای برقراری آزادی و استقرار دموکراسی آغاز کردند، عملیاتی که منتهی به اشغال عراق و برکناری صدام حسین، دیکتاتور عراق، در آوریل ۲۰۰۳/دیهشت ۱۳۸۲ گردید.

موضع ایران در قبال تحولات عراق شبیه به افغانستان بود. ایران در عین تأکید بر ضرورت همکاری دولت عراق با بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل و حمایت از اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت درباره عراق، مخالفت خود را با اشغال نظامی عراق به بهانه مقابله با سلاحهای کشتار جمعی اعلام و بارها بر این نکته تأکید کرد که هر گونه اقدامی بر علیه عراق باید در چارچوب تصمیمات سازمان ملل باشد، مضافاً اینکه در خصوص مقابله با سلاحهای کشتار جمعی نیز دولت ایران خواستار عاری کردن

3. Preemptive Action
4. Rogue States

خاورمیانه از این نوع سلاحها گردید. عراق، کنترل مرزها و ممانعت از ورود اعضای ولی علی‌رغم اختلاف نظرایران و آمریکا در عراق واقعیت این بود که در عراق نیز، همانند افغانستان، ایران و آمریکا حداقل در یک مورد، بر کناری صدام حسین، اشتراک نظر داشتند مضافاً اینکه دولت ایران از تغییر و تحولاتی در عراق که باعث بهبودی وضع شیعیان می‌گردید، استقبال می‌کرد. علاوه بر همه اینها رهبران آمریکا نیز قادر به نادیده گرفتن نقش ایران در تحولات عراق به دلیل مرزهای طولانی دو کشور، وجود تعداد زیادی از شیعیان در جنوب عراق و حضور تعداد زیادی از مراجع تقلید و رهبران روحانی شیعه در عتبات عالیات نبودند. لذا این بار نیز، علی‌رغم دیدگاه کاملاً متفاوت دو کشور ایران و آمریکا در خصوص آینده سیاسی عراق پس از اشغال، رهبران آمریکا ناگزیر از قبول تأثیر نقش ایران در تحولات عراق گردیدند و به کرات از متحد استراتژیک خود در اروپا، انگلستان، خواستند تا از ایران بخواهد که در قبال تحولات عراق سیاستی سازنده اتخاذ کند؛ تقاضایی که دولت ایران نیز حتی المقدور به دلیل اهمیت اعاده‌ی امنیت و ثبات به عراق پس از اشغال همراه با حفظ استقلال و تمامیت ارضی آن کشور برای ایران، علی‌رغم ناخشنودی از موضع‌گیریهای آمریکا، از آن استقبال و در قالب نوعی سیاست بی‌طرفی خیرخواهانه در عراق به آن پاسخ داد. از مهم‌ترین اقدامات ایران در عراق براساس استراتژی اخیر می‌توان به رایزنی و همکاری با اعضای شورای انتقالی حکومت

عراق، کنترل مرزها و ممانعت از ورود اعضای القاعده از طریق خاک ایران به عراق، تأکید و حمایت از اصل مراجعه به آراء عمومی پس از اشغال در عراق برای تعیین سرنوشت آینده‌ی سیاسی این کشور و توصیه به مراجع و رهبران مذهبی شیعیان مبنی بر اجتناب از خشونت و همکاری با اعضای شورای انتقالی برای برقراری نظم و آرامش، اشاره کرد.^(۲۸) اتخاذ چنین سیاستهایی از سوی دولت ایران در عراق اگر چه در راستای تأمین منافع ملی ایران بوده است اما در تحلیل نهایی نوعی همکاری با آمریکا نیز در عراق به شمار می‌آید. شاید اجتناب‌ناپذیر بودن همکاری ایران و آمریکا در عراق برای اعاده و برقراری ثبات سبب گردید تا دیپلماتهای دو کشور به کرات در مقر اروپایی سازمان ملل، ژنو، پیرامون اوضاع عراق با یکدیگر مذاکره و گفتگو کنند.

پس از اشغال عراق علاوه بر آینده‌ی سیاسی کشور اخیر، چالشهای ایجاد شده فرا روی ترتیبات امنیتی در خلیج فارس نیز مجدداً این امکان را برای رهبران جمهوری اسلامی ایران فراهم کرده است تا پس از گذشت بیش از دو دهه بار دیگر دولت ایران به یک بازیگر فعال منطقه‌ای تبدیل گردد. فرصتی که بیشتر پیامد دگرگونیهای سیاسی و ژئوپولتیکی به وقوع پیوسته در منطقه به دنبال حمله آمریکا و انگلیس به عراق می‌باشد که ذیلاً به آن اشاره خواهد شد.

۲-۴-۱- از دهه‌ی ۱۳۵۰/۱۹۷۰ تا قبل از اشغال عراق توازن قوا در منطقه از طریق رقابت

موجود میان ایران و عراق تحقق می‌یافته است در حالی که اکنون با توجه به شرایط موجود در عراق و مبهم بودن آینده‌ی سیاسی این کشور، کفه‌ی ترازو از هر لحاظ به نفع ایران در منطقه دگرگون گردیده است. دکترین تنش زدایی و راهکار اعتماد سازی ایران، همراهی و حمایت ایران از تصمیمات بین‌المللی در خصوص تحولات منطقه، به بن بست رسیدن مذاکرات صلح خاورمیانه به دلیل سیاستهای رادیکالی دولت شارون و مهم‌تر از همه‌ی افزایش توان اقتصادی و دفاعی ایران همراه با پیرنگ‌تر شدن اهمیت استراتژیک ایران به عنوان شاهره‌ی ترانزیت برای دستیابی به بازارهای آسیای میانه همه‌وهمه‌این امکان را در اختیار دولتمردان ایران قرار داده است تا مجدداً عهده‌دار ایفای نقش یک بازیگر منطقه‌ای گردند؛ بازیگری که برخلاف دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ نه یک دولت مداخله‌گر، بلکه یک میانجی‌گر است؛ رویکردی که عملکرد ایران در تاجیکستان، آذربایجان، افغانستان و عراق گواهی بر صحت این ادعا است.

۲-۴-۲- تأمل در تحولات خلیج فارس از دهه‌ی ۱۳۵۰/۱۹۷۰م ه به بعد بیانگر این مهم است که عربستان سعودی همیشه یکی از ستونهای اصلی سیاست آمریکا در منطقه بوده است اما به نظر می‌رسد که اکنون هر دو طرف آمریکا و عربستان اعتقادی به تداوم چنین روابطی نداشته باشند از طرفی آمریکا برخی سیاستهای دولت عربستان در خاورمیانه نظیر حمایت از گروههای فلسطینی، عدم مقابله جدی با گروههای بنیادگرا و عدم همراهی کامل با سیاستهای دولت آمریکا در جریان اشغال عراق قابل قبول نیست به گونه‌ای که در برخی محافل حتی صحبت از تجزیه‌ی عربستان در خاورمیانه جدید به میان می‌آید. در طرف مقابل، عربستان نیز خود به دلیل کشمکشهای درونی میان اعضای خانواده سلطنتی،^(۲۹) رقابت میان سنت‌گرایان و اصلاح‌طلبان و فشار گروه اخیر برای تشدید اصلاحات سیاسی و بالاخره فعالیتهای تخریبی گروههای تروریستی هواخواه سازمان القاعده فاقد ثبات سیاسی لازم برای ایفای نقش دست‌نشانده‌ی در منطقه می‌باشد.

۲-۴-۳- تحولات اخیر ناقوس مرگ کامل ساختارهای امنیتی موجود در منطقه یعنی شورای همکاری خلیج فارس و طرح ۲+۶ را به صدا درآورد؛ توضیح اینکه آشکار شدن ناکارآمدی شورای دفاع از کشورهای منطقه و وجود برخی اختلافات درونی میان رهبران این سازمان، ماهیت وجودی آن رازیر سؤال برده و آن را بیشتر به یک سازمان اقتصادی تا امنیتی تبدیل کرده است. طرح ۲+۶ نیز از مدت‌ها قبل به دلایل مختلف، به خصوص ضعف مالی کشورهای منطقه، صرفاً بر روی کاغذ باقی مانده است.

اما وقوع چنین دگرگونیهایی به منزله‌ی نادیده گرفتن موضوع ترتیبات امنیتی در خلیج فارس از سوی آمریکا نیست چرا که همچنان یکی از اهداف استراتژیک این کشور را سلطه بر نفت و گاز منطقه و تأمین امنیت

ساختاری که شرایط، بیش از هر زمان دیگر از نظر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای تحقق آن مهیاست؛ به لحاظ منطقه‌ای با سقوط صدام در عراق، این کشور از انزوای منطقه‌ای خارج گشته و بسیاری از کشورهای منطقه حاضر به همکاری با آن هستند. نگاه دولتهای منطقه نسبت به ایران بر اثر رفتارهای سیاسی خردمندانه این کشور در سیاست خارجی منطقه‌ای خود در راستای راهکار اعتماد سازی^۵ دگرگون شده است و مهم تر از همه اینکه برخی تهدیدات خارجی، از جانب اسرائیل، و داخلی، از سوی القاعده، همراه با افزایش تقاضا از سوی طبقه متوسط برای گسترش دموکراسی در منطقه، لزوم رویکرد دولتهای منطقه به نوعی همگرایی را تشویق می‌کند.

از نظر فرامنطقه‌ای نیز به چند دلیل شرایط برای ایجاد نوعی الگوی همگرایی در منطقه مساعد است: اولاً رویکرد ایران به گفتمان جامعه‌ی مدنی در داخل و تنش زدایی در خارج زمینه‌ساز بازگشت ایران به جامعه‌ی بین‌الملل گردیده است. ثانیاً بروز شکاف در اردوگاه غرب به ویژه میان اتحادیه اروپا و آمریکا و طرح دیدگاههایی نزدیک به مواضع دولتهای اروپایی از سوی ایران در امور خاورمیانه سبب حمایت دولتهای اروپایی از حضور ایران در ترتیبات خاورمیانه به طور اعم و خلیج فارس به طور اخص گردیده است. ثالثاً علی‌رغم اختلاف نظر

برای صدور آن تشکیل می‌دهد. لذا به نظر می‌رسد در سالهای آتی آمریکا برای نیل بدین منظور تنها دو راهکار را مد نظر قرار دهد؛ یکی مسئولیت‌پذیری از طریق حفظ نیروهای خود در منطقه و دیگر انتخاب کشوری از میان دولتهای منطقه به عنوان تکیه‌گاه و تشکیل یک ساختار امنیتی بر حول محور آن. ولی به نظر می‌رسد هیچ کدام از این دو راهکار قابل اطمینان نباشد؛ رشد احساسات ضد آمریکایی در منطقه، مشکلات اقتصادی و مخالفت افکار عمومی در داخل آمریکا امکان تعقیب راهکار نخست یعنی مسئولیت‌پذیری را در مدت زمان طولانی تقریباً غیر ممکن ساخته است. راهکار دوم یعنی انتخاب کشور و یا کشورهایی از منطقه به عنوان تکیه‌گاه و ایجاد ترتیبات امنیتی بر حول آن کشور نیز تقریباً غیر ممکن است چرا که از میان کشورهای منطقه تنها سه کشور ایران، عراق، عربستان به صورت بالقوه توان انجام چنین مأموریتی را دارند که در حال حاضر از نظر مقامات آمریکایی هیچ کدام، گزینه‌ای مناسب نمی‌باشد؛ زیرا آینده‌ی عراق تا مدت‌ها نامعلوم است، عربستان دیگر یک متحد استراتژیک نیست و ایران نیز به عنوان دشمن تلقی می‌گردد.

لذا با توجه به وجود چنین موانعی فراروی ترتیبات امنیتی در خلیج فارس شاید معقولانه‌ترین و کارآمدترین راهکار همان پیشنهاد ایران یعنی ایجاد ترتیباتی با مشارکت تمامی دولتهای منطقه، حتی عراق، باشد.

5. Confidence Building Measures

آمریکا طی ماههای آتی، به خصوص پس از انتخابات ریاست جمهوری در دو کشور، همسویی و همکاری موجود در روابط دو کشور در خاورمیانه را تحکیم بخشیده و چالشهای اساسی، فراروی آن ایجاد نکند.

فرجام

از زمان خروج نیروهای انگلیسی از منطقه، ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ه تا کنون تأمین امنیت خلیج فارس یکی از مسائل مورد توجه دولتهای منطقه و فرامنطقه بوده است. وجود موانع داخلی و خارجی فراروی شکل‌گیری ساختاری با مشارکت همه‌ی دولتهای منطقه در خلال این مدت سبب افزایش نقش دولتهای خارجی، به ویژه آمریکا، در تعیین ساختارهای امنیتی منطقه گردیده است. مشارکت و نقش ایران در ترتیبات امنیتی منطقه طی سه دهه‌ی اخیر براساس ماهیت روابط این کشور با آمریکا مشخص گردیده است. حمله‌ی آمریکا به عراق و اشغال این کشور همراه با طرح گفت‌وگو میان جدید ترتیبات امنیتی موجود در منطقه‌ی خلیج فارس، شورای همکاری خلیج فارس و طرح ۲+۶، را با چالش مواجه و شکل‌گیری ترتیباتی جدید در آینده را قطعی ساخته است. بدون تردید علاوه بر راهکار مسئولیت‌پذیری، راهکار ایجاد ترتیباتی با مشارکت دولتهای منطقه نیز برای ایجاد ساختارهای امنیتی، مد نظر رهبران آمریکا خواهد بود. به نظر می‌رسد، علی‌رغم اختلاف دیدگاههای ایران و آمریکا، به دلیل

ایران و آمریکا در بسیاری از مسائل، تأمل در وقایع و رویدادهای خاورمیانه در دو سال اخیر بیانگر این مهم است که روابط این دو کشور حداقل در افغانستان و عراق از بازی با حاصل جمع صفر به بازی با حاصل جمع مضاعف تغییر یافته است، تحولاتی که باید آن را حاصل نوعی واقع‌گرایی در سیاستهای خارجی دو کشور دانست؛ توضیح اینکه دولت آمریکا این مهم را به عنوان یک واقعیت پذیرفته است که نقش سازنده ایران در تحولات خاورمیانه غیر قابل انکار است و دو کشور در برخی مسائل خاورمیانه، همانند عراق و افغانستان، منافع مشترک دارند. از سوی دیگر رهبران ایران نیز با قبول نقش آمریکا به عنوان یک واقعیت در تحولات منطقه به این مهم رسیده‌اند که تأمین منافع ملی آنها براساس اصل مصلحت ایجاب می‌کند که با رویکرد به نوعی سیاست خارجی منطقه‌ای براساس سه اصل عدم مداخله، مذاکره و کمک به تثبیت اوضاع، هم از انزوای منطقه‌ای خارج گشته و هم اینکه نظر مساعد بین‌المللی را نسبت به حضور خود در ترتیبات امنیتی منطقه پس از پایان اشغال عراق فراهم کنند. لذا علی‌رغم تعارضات موجود میان سیاستهای آمریکا و ایران در سطح کلان و جنگ لفظی حاکم بر روابط دو کشور، نگارنده نسبت به موافقت دولت آمریکا با حضور ایران در ترتیبات امنیتی منطقه بیش از هر زمان دیگری در سالهای پس از انقلاب خوشبین است البته مشروط بر اینکه تحولات داخلی در ایران و

**Challenge and Response in the Middle East,
John Hopking University Press PP 150-170**

- ۱۴- جمیله‌ی کدیور، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، (تهران، انتشارات روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۷۴)، ص ۲۰۶.
- ۱۵- نعیمی ارفع، پیشین، ص ۴۵.
- ۱۶- پیشین، ص ۴۶.
- ۱۷- معرفت جو، پیشین، ۵۸.
- ۱۸- حسین مسعودنیا؛ آمریکا و جنگ ایران و عراق: از اعدای بی طرفی تا مداخله‌ی علنی، فصلنامه پژوهشی انقلاب اسلامی، دانشگاه اصفهان، پیش شماره‌ی دو، تابستان ۱۳۷۸، صص ۱۹۳-۱۸۷.
- ۱۹- برای اطلاع از این تحولات و سیاست خارجی منطقه‌ای ایران در این مقطع ن. ک: روح الله رضانی، چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران، نشرنی، ۱۳۸۰، صص ۱۰۶-۸۱ و نیز مقاله‌ی هوشنگ احمدی؛ سیاست خارجی منطقه‌ای ایران ترجمه‌ی علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۲-۷۱ و ۷۴-۷۳.
- ۲۰- حسین مسعود نیا، ناکامیهای سیاسی آمریکا در خاور میانه، روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۷۳/۱۱/۳۰.
- ۲۱- امیر احمدی، سیاست خارجی منطقه ایران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۲-۷۱، ص ۶.
- ۲۲- برای اطلاع بیشتر از اهداف آمریکا در چهارچوب نظم نوین در خاورمیانه به طور اعم و خلیج فارس به طور اخص ن. ک: هوشنگ امیر احمدی، نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهان، ترجمه‌ی سیروس سعیدی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۵۶-۵۵ و ش ۵۸-۵۷.
- ۲۳- آنتونی لیک، سیاست مهار دوگانه: اوج گیری درگیری غیرنظامی آمریکا با ایران، بررسی و ترجمه‌ی مجتبی امیری، روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۷۲/۱۲/۲۵.
- ۲۴- مسعودنیا، ناکامیهای سیاسی آمریکا در خاور میانه، پیشین.
- ۲۵- روح ا... رضانی، گفتگوی تمدنها؛ نیاز به نظریه، ترجمه‌ی علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۶۸-۱۶۷، ص ۵.
- ۲۶- برای اطلاع بیشتر از تحولات سیاسی خارجی منطقه‌ای ایران پس از به قدرت رسیدن آقای خاتمی ن. ک: رضانی، چهارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پیشین، صص ۱۵۶-۱۱۱.
- ۲۷- روزنامه ایران، ۱۲ و ۱۳ دی ماه ۱۳۸۱.
- ۲۸- روزنامه شرق، ۱۳۸۳/۲/۸.
- ۲۹- روزنامه‌ی شرق، ۱۳۸۲/۷/۱۹.

تغییر روابط دو کشور در برخی مسائل خاورمیانه نظیر افغانستان و عراق از بازی با حاصل جمع صفر به بازی با حاصل جمع مضاعف، امکان مشارکت ایران در ترتیبات امنیتی آینده برای خلیج فارس بیش از هر زمان دیگری در سالهای بعد از پیروزی انقلاب است.

پانوشتها

- ۱- عبدالرضا هوشنگ مهدوی؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، (تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳)، صص ۳۸۵-۳۷۸.
- ۲- علی معرفت جو؛ منطق جنگ خلیج فارس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۴۲-۴۱، صص ۵۷ و ۵۶.
- ۳- هوشنگ امیر احمدی؛ اقتصاد سیاسی و نفت ترجمه‌ی علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۸-۷۷، صص ۷۰-۶۹.
- ۴- پیروز مجتهد زاده، کشورها و مرزهای ژئوپولیتیک در خلیج فارس، ترجمه‌ی حمیدرضا ملک محمدی نوری، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی)، ۱۳۷۲، ص ۷۰.
- ۵- پیشین، ص ۲۲۵، همچنین برای اطلاع بیشتر در این زمینه ن. ک: اصغر جعفری ولدانی، ناپایداری مرزها در خلیج فارس، مجله‌ی سیاست خارجی، س هفتم، ش زمستان ۱۳۷۴.
- ۶- هرآیید کمجیان، جنبشهای اسلامی در جهان عرب، ترجمه‌ی حمید احمدی، (تهران، کیهان، ۱۳۶۶)، صص ۵۸-۴۳.
- ۷- برای اطلاع از این موضوع ن. ک: هوشنگ امیر احمدی، سیاست خارجی منطقه‌ی ایران، ترجمه‌ی علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۲-۷۱.
- ۸- مجتهدزاده، پیشین، ص ۱۳۶.
- ۹- اصغر جعفری ولدانی، کانونهای بحران در خلیج فارس، (تهران، کیهان، ۱۳۷۱)، صص ۸۱-۷۷.
- ۱۰- معرفت جو، پیشین، ص ۵۷.
- ۱۱- هوشنگ مهدوی، پیشین، صص ۴۰۱-۴۰۰.
- ۱۲- مجتهد زاده، پیشین، ص ۱۳۶ و نیز بهمن نعیمی ارفع؛ مبانی رفتاری شورای همکاری خلیج فارس در قبال جمهوری اسلامی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۲۷.
- ۱۳- برای اطلاع بیشتر از این موضوع ن. ک: